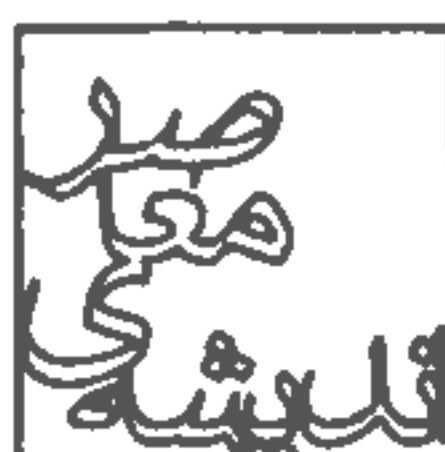




www.ketab.ir



این کتاب ترجمه‌ایست از:

MIGUEL BENASAYAG

Parcours

**Engagement et résistance, une vie
édition Calmann-Lévy, Paris 2001**

www.ketab.ir

میشل بن سایق

مبارزه، مقاومت و زندگی

آن دو فورمانتیل / حمید نوحی

تهران ۱۳۸۱



گام نو

تهران، خیابان شریعتی، خیابان نیرو، شماره ۷/۱، واحد ۱۲

صندوق پستی: ۸۹۴-۱۱۳۶۵، تلفن: ۷۵۲۹۹۰۷

میشل بن سایق

مبارزه، مقاومت و زندگی

نویسنده: آن دوفورمانتیل / مترجم: حمید نوحی

● چاپ اول ۱۳۸۱ تهران ● شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: خدمات فرهنگی صبا ● چاپ: غزال ● صحافی: کیمیا

● طرح روی جلد: مهران مستوفی

شابک: ۹۶۴-۷۳۸۷-۱۹-۹ ISBN: 964-7387-19-9

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed In Iran

بن سایق، میشل، ۱۹۵۰ - م. Benasayag, Miguel

میشل، بن سایق: مبارزه، مقاومت و زندگی / میشل بن سایق،
[مصاحبه کننده] آن دوفورمانتیل؛ حمید نوحی - تهران: گام نو، ۱۳۸۱.
۲۳۵ ص.

ISBN 964-7387-19-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:
Parcours: Engagement et
resistance, une vie.

۱. بن سایق، میشل، ۱۹۵۰ - م. Benasayag, Miguel

-- مصاحبه ها. ۲. زندانیان سیاسی -- آرژانتین -- سرگذشتنامه. الف. دوفور
مانتیل، آن Anne, Dufourmantelle مصاحبه کننده. ب. نوحی، حمید،
۱۳۲۳ - مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: مبارزه، مقاومت و زندگی.

۹۸۲/۰۶۴۰۹۲ F۲۸۴۹/۲۲/۹۱۵

۱۳۸۱

۸۱-۱۶۳۹۶ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۷
پیش در آمد	۱۱
۱. پیکار	۱۷
۲. آرژانتین	۴۱
۳. شکنجه	۸۵
۴. بازگشت	۱۳۷
۵. دورانی شفاف	۱۵۹
۶. سرمایه‌داری و جهانی شدن	۱۹۷
۷. پایان سخن	۲۲۳
نمایه	۲۲۷

www.ketab.ir

پیشگفتار مترجم

رزمنده‌ی جنبش پارتیزانی چه‌گواریی در دهه هفتاد میلادی در آرژانتین میشل بن سایق، اکنون به صورت یک تبعیدی در پاریس به سر می‌برد. این فیلسوف و روانکاو در گفتگوی حاضر ضمن شرح و تحلیل مبارزات خود و هم‌زمانش در آمریکای لاتین و فرانسه تصویرگر چهره‌ای است کاملاً نقطه مقابل چهره‌ی «رزمنده غم‌زده» و خشک و خشن «جبر زندگی».

انگاره‌ی مسئولیت‌شادان، و مقاومت و خلاقیت، در جریان تجربه و زندگی روزمره؛ این است راهی که در این کتاب به نمایش گذاشته شده است.

به‌رغم تحمل فشارهای طاقت‌فرسای جسمی و روحی در شکنجه‌گاه، شهادت همسر مبارز، دزدیده شدن فرزند نوزادش توسط شکنجه‌گر - که خود ماجرای شورانگیز و در عین حال بسیار متاثرکننده است - بن‌سایق، هم خود را وقف پیشبرد آرمان‌های انسانی کرده و لحظه‌ای از پاننشسته است.

نظریه‌پرداز فلسفه آزادی و «موقعیت» با توشه‌ای پر بار از تجربیات مبارزاتی به بازخوانی و نقد تجربیات دوران مدرن پرداخته، به امید بازسازی جنبش‌های اجتماعی فراگیر در سطح جهان در برابر هجوم دهه‌های اخیر نظام جهانی سرمایه‌داری، تلاش می‌کند با موشکافی فلسفی و تعریف مجدد از پدیده‌های اجتماعی نظیر: قدرت، دولت، فاشیسم، سرمایه، سلطه، فرهنگ و... به راهبردهایی عملی برای برون‌رفت از انسداد دو دهه اخیر مبارزات اجتماعی دست یابد و امیدوار است شور و شوق و روح تازه‌ای در فراگرد تحکیم آزادی و دموکراسی پدید آید.

در مدت بیست و سه سال گذشته، بن‌سابق که جبراً از آرژانتین رانده شده و در فرانسه پناه یافته است به طور پیگیری زندگی خود را وقف کسب دانش‌های پایه‌ای و جمع‌بندی و تحلیل شرایط نوین جهانی کرده است.

اصل کتاب نه دارای واژگان اختصاصی است و نه فهرست اسامی خاص. در ترجمه حاضر، واژگان اختصاصی فرانسه و فارسی و همچنین فهرست اسامی خاص با شماره صفحات به آن افزوده شده است. به طوری که ملاحظه می‌شود کوشش شده است تا در حد امکان از معادل‌های محدودی برای هر واژه در تمامی متن استفاده شود، تا در تهیه واژگان و استفاده از آن برای خوانندگان مشکلی پیش نیاید. با این حال حاصل کار بدون پاره‌ای نواقص و اشتباهات نیست که امید می‌رود با دقت در متن و امعان‌نظر خوانندگان ارجمند جبران شده، از راهنمایی‌های خردمندانه و ذکر نقاط ضعف به اینجانب دریغ نفرمایند.

لازم می‌دانم از رفیق ارجمند فرانسه‌زبان خود آقای عبدالنور کسایی که بی‌دریغ قبول زحمت فرموده و با اختصاص چند روز از وقت پرارزش خود برای بازخوانی بخش‌های مشکل کتاب به یاریم شتافت و همچنین از آقایان دکتر عبدالکریم رشیدیان و افشین جهان‌دیده که به درخواست ناشر زحمت مقابله بعضی از فصول کتاب با متن فرانسه را به خود هموار کردند و از تذکرات سودمند دریغ نفرمودند قدردانی و سپاس‌گزارای نمایم.

همکاری و همفکری دوستان عزیزم آقای دکتر احمد خالقی و دکتر علیرضا رجایی در نشر گام‌نو نیز شایسته تشکر و درخور قدردانی است.

در پایان مایلم ترجمه این کتاب را به روان پاک رزمندگان تاریخ مبارزات سیاسی ایران به ویژه رزمندگان دهه پنجاه (هفتاد میلادی) تقدیم کنم.

حمید نوحی پائیز ۱۳۸۱

h-nouhi@yahoo.fr

«گریه مکن، آلیکوس. چرا مویه می‌کنی؟»

- برای این که من همه چیز را باختم. من به آدم‌ها اعتماد کردم، من همه چیز را از دست دادم. گمان کردم که حقیقت، آزادی و عدالت جایی در روح انسان‌ها دارد. من همه چیز را از دست دادم. گمان می‌کردم که آنها می‌فهمند. اگر انسان‌ها نفهمند، اگر این همه برای آنها بهایی نداشته باشد، رنج بردن چه سودی دارد؟ من باختم.

- حرف نزن، آلیکوس، دیگر سخن مگو!

- من نباید سلولم را ترک می‌کردم. همان موقع که مرا آزاد کردند، باید فوراً به آنجا باز می‌گشتم. برای همیشه باید آنجا می‌ماندم. این طوری آنها می‌فهمیدند. اگر در سلول بودم آن وقت می‌فهمیدند. تا وقتی در زندان هستی، آنها درک می‌کنند. بعد از آن، تا وقتی نمرده‌ای آنها چیزی نمی‌فهمند. برای آن که مرا درک کنند، باید هم اکنون مرگم فرارسد.

اوریا نا فالاجی (یک انسان)

www.ketab.ir

پیش درآمد

زمان درازی، نتوانستم نه درباره زندگی، نه درباره دوستانم نه حتی درباره پاتریسیا هم‌رزمم، که پس از وضع حمل در زندان به قتل رسید، صحبتی بکنم. از خود می‌پرسیدم: پس برای چه چیزی زندگی کرده‌ام؟ مردم وقتی از من سؤال می‌کنند، از پاسخ‌های من چه می‌فهمند؟ از این همه سال‌های مبارزه مخفی، زندان، و شکنجه چه چیزی می‌توانند درک کنند؟ غالباً احساس می‌کنم وقتی در پاسخ به پرسشی به طور تصادفی و ناخودآگاه از زندگی خود صحبت می‌کنم، تقریباً به طور ناگهانی با سکوت سرد آنها مواجه می‌شوم. در این حال گویی با خودم صحبت می‌کنم. هیچکس واقعاً نمی‌تواند آرزومند شنیدن پاسخ‌های من باشد، هیچکس هم جرأت نمی‌کند سخنان مرا قطع کند. با این حال، هر چه بیشتر مورد پرسش واقع می‌شوم، در حالی که متحیرم که این فرار است یا رهایی؟ جز شرم احساس دیگری ندارم.

اگر شما یک بار در درون دستگاهی گیر افتاده باشید که همچون چرخ گوشت انسان و انسانیت در آن له و لورده می‌شود اما به طور تصادفی از آن رهایی یافته باشید. پس از گذشت سال‌ها، همواره از خود می‌پرسید چگونه می‌توان در این منجلاب که زندگی نام دارد به حیات ادامه داد؟ این تجربه‌ایست که شما را به ماورای آن چیزی که آدم‌ها می‌توانند فکر یا باور

کننده‌دایت می‌کند. در این لحظه در وجود من یک چیزی از آن رابطه‌ی ابتدایی که ما را با دیگران متحد می‌کند، فرو ریخته است. چیزی که هرگز به طور واقعی باز برقرار نشده است. هیچ چیز «همچون گذشته» نیست، حتی اگر به رغم همه چیز به حیات و آرزوهایم ادامه دهم.

هنگامی که از زندان آزاد شدم و به فرانسه آمدم، از مشاهده تعداد اندک انسان‌های آزاده به حیرت افتادم. با مردان و زنانی برخورد کردم که مبارزات خود را رها کرده، برای کسب ثروت تلاش می‌کردند و به ویژه می‌خواستند بگذاریم راحت یا به زعم من «در فراموشی» زندگی کنند. در این هنگام متوجه شدم که آزادی ربطی به درون و بیرون حصارها ندارد بلکه ناشی از انجام وظایفی است که در برابر خود داریم یا به عبارت بهتر، چگونگی روبرو شدن با تقدیرمان است. بنابراین باید با خودمان صریح و صادق باشیم. و من هنوز در حیرتم که: آزاد بودن غالباً در بیرون از زندان مشکل‌تر از درون زندان است. محروم شدن از عدالت، از حقوق فردی مدنی و همچنین محروم شدن از حرکت و جنبش، هیچکس را از امکان دستیابی به آزادی و همچنین از امکان درگیر شدن در اقدامات واقعی برای کسب آزادی و رشد شخصیت باز نمی‌دارد. با این حال زندان نقش اجتماعی فریبکارانه‌ای دارد و آن این است که این باور را در بازیگران نقش «و فعالین اجتماعی» تقویت نماید که همین قدر که در پشت میله‌های زندان قرار ندارند، پس آزاد هستند.

آزادی انسان در این نیست که بتواند پزشک یا نویسنده شود. انسان به همان‌سان که از اشیاء، اتومبیل و یا خانه بهره‌مند می‌شود، مالک آزادی نمی‌شود. انسان آزاد نمی‌شود مگر آنگاه که به طور مستمر از ابتلائاتی عبور کند که در جهت کسب آزادی است، خواه در درون حصار و خواه در بیرون حصار. آزادی من از هنگامی شروع می‌شود که در مورد هم سرنوشت بودن و رنج بردن به خاطر انسان‌های بی‌پناه (آوارگان یا

پناهندگان) که با خشونت از مرزها رانده شده و تحت شرایط بدی از بین می‌روند، تردید به خود راه ندهم. من نمی‌توانم از خود بپرسم آیا این واقعیت تلخ که بچه‌های نواحی نوزدهم و بیستم پاریس همچنان به خاطر مسمومیت با سرب هوای آلوده و فقدان بهداشت محکوم به مرگ هستند، به من نیز مربوط می‌شود. من هرگز از خود نمی‌پرسم، چرا و به چه علت با این همه همبسته‌ام. همین قدر می‌دانم که وابسته‌ام. آزاد بودن، دقیقاً همین است که به طور مشخص به فقر و به آلودگی، که به بهانه‌ی رشد اقتصادی همه روزه انسان‌ها را به قتلگاه می‌برد، و به مهجور شدن معلولین یا سالخورده‌گان در آن هنگام که دیگر بهره اقتصادی ندارند، نه بگوئیم. به این معنی «آزادی» چیز موجودی نیست. بلکه پرسشی است از چگونه شدن انسان در فرایند درگیری در معرکه‌ها و آزمون‌های متنوع رهایی.

ما اکنون در ابتدای قرن بیست و یکم در زمانی زندگی می‌کنیم که بعد از سال‌ها خواب‌آلودگی جنبش‌های مردمی مجدداً شروع به حرکت کرده‌اند. با یادآوری سخن افلاطون در داستان «فدرا» من غالباً از خود می‌پرسم که این «خارش بال» فرشتگان که آدم‌ها را به یاد فرشته بودن و مسئولیت خود می‌اندازد از کجاست؟ افلاطون می‌گوید که انسان‌ها فرشته‌هایی هستند که به جز آنهایی که هنوز خارش بال‌های خود را احساس می‌کنند، در بحر فراموشی غرق شده‌اند. چرا که مسئولیت انسان بودن در حقیقت همان چیزی است که در نظری عبارتست از فراموش نکردن خارش بال‌ها. نیاز یا خواست آزادی چیزی نیست که برخی انسان‌های برتر آن را حس کنند و برخی دیگر نه. همه آن‌را احساس می‌کنند، اما اکثراً یا آن‌را فراموش می‌کنند، یا همه‌ی توان خود را برای فراموش کردنش به کار می‌گیرند. فرآیند آزادی‌خواهی کنونی در جهان نسبت به گذشته این مزیت را دارد که به جای این که ناشی از اراده

قهرمانان باشد، ناشی از بالندگی جنبش‌های تاریخی است. تاریخ را برگزیدگان رقم نمی‌زنند. مفهوم فرد به مثابه سوژه در اندیشه مدرن به خوبی ساخته شدن آهسته و پیوسته‌ی زندگی، عدالت، و آزادی، از طرف توده را به روشنی بیان نمی‌کند.

«پی‌یر اوینک» در باب دنیای یونانی می‌نویسد: «پیدایش انسان گواه بر ناتمام بودن جهان است» در حقیقت در یک لحظه معین تاریخی، در پرتو نور درخشان آگاهی و زندگی، این فرضیه در جهان ظهور کرد که جهان ناتمام است. غرب و فرضیه نظری و عملی جهانی که باید به دست فرد و برای انسان در تاریخ ساخته شود، از این اعتقاد به جهان ناتمام زائیده شد. با این حال این که غرب محصول این اسطوره است به معنای این نیست که غرب صرفاً نظریه‌پردازی خواهد کرد. غرب در عمل نیز مولد است. مولد رفتارها و کنش‌هایی - که به نوعی - در رابطه با این «خارش» کذایی هستی‌شناختی «بال‌ها» هستند.

تکاپوی آزادی و اندیشه نه به خاطر استقلال فرد است، و نه کمکی به انکشاف فردانیت ما در برابر جهان می‌کند. بلکه ناشی از کشش غریزی به سوی هماهنگی با نیرویی اصیل‌تر و ریشه‌دارتر از اراده فرد است؛ ما نیز همچون پرندگان مهاجر که برای مهاجرت باید در لحظه‌ای معین با جسارت و در طی کیلومترها خود را به آغوش باد بسپارند، در هنگامه نبرد برای آزادی، در یک هماهنگی با آن نیروی اصیل به سر می‌بریم. نبرد برای شکوفایی به معنای این نیست که رابطه خود را با تمام چیزهایی که به آنها وابسته‌ایم بگسلیم... از این منظر، دو اصل وجود ندارد، که یکی اصل فردانیت باشد و دیگری اصل هستی، یا جهان، یا حتی جامعه به مثابه چیزی خارج از ما و در برابر ما؛ تنها یک اصل وجود دارد: هرچه بیشتر برای آزادی نبرد می‌کنیم به همان نسبت بیشتر با جهان رابطه برقرار می‌کنیم، و بیشتر در این وحدت به سر می‌بریم. نفس التزام عملی به این

«آزاد شدن» نه تنها مانع تسلیم شدن ما به شیوه‌های اصالت فایده در نظام سرمایه‌داری است، بلکه بیش از پیش یادآور عدم فایده در هماهنگی با هستی به معنای سرمایه‌داری آن است.

به این معنی، زندگی از نگاه بوم‌شناسی سیاسی رادیکال، به مفهوم رایج در مکتب اصالت سود عمیقاً غیرمفید است. یانگ تسه می‌گوید: «تمام جهانیان فایده‌ی چیز مفید را می‌شناسند، در حالی که تعداد بسیار کمی از مردم فایده‌ی چیز غیرمفید را درک می‌کنند». در مفهوم سرمایه‌داری زندگی عمیقاً غیرمفید است. اما همین زندگی غیرمفید چیزهای مفیدی برای زندگی به وجود می‌آورد. بوم‌شناسی سیاسی بنیادی، که من هوادار آن هستم، به ما می‌آموزد که مرام اصالت فایده نه تنها تولیدکننده چیزهای بی‌فایده برای زندگی، بلکه تولیدکننده چیزهای بسیار خطرناک نیز هست. امروزه این خارش بال‌ها، این فراشد آزادی و پویایی زندگی، از نبرد بر علیه فایده‌گرایی سرمایه‌داری و نو-لیبرالیستی عبور می‌کند. باید به صرافت بیفتیم که خط جبهه‌ای وجود دارد، یک مرز واقعی. آدم راحت‌طلب گمان می‌کند که راحتی معادل خوشبختی است. درحالی‌که خوشبختی آسان یک خوشبختی کاذب یک خوشبختی است که ما را به بردگی می‌کشد. برده یک ارزشیابی غیرواقعی. زیرا آسایش جز خوشی‌های کاذبی را که با گردش پولی و از طریق قانون سود به دست می‌آید فراهم نمی‌کند. نوعی فضا سازی سرمایه‌داری ابزارگرا وجود دارد که به طور دائمی اشیاء «مفید» به لحاظ اقتصادی، اما «غیرمفید» برای زندگی تولید می‌کند. در حالی که پذیرش «عدم فایده» هستی‌شناختی و عمیق زندگی، به معنای این است که بتوان چیزهایی تولید کرد که برای زندگی «مفید» باشند. در این جا است که مرز قرار دارد. «غیرمفید» از منظر اصالت سود در نظام سرمایه‌داری علاوه بر چیزهای دیگر عبارتست از خلاقیت، همبستگی، مهرورزی، مهررویی... و بالاخره نفس زندگی.

www.ketab.ir